

کوره حاصل کرده و سبب
 او خونی بودنی از زوب بود
 سوز خندانده بنام ترابین
 چشمه هم حکم قضا و کماست
 کوه چو من از زمان اعجابت
 مکاران می آید و مانند
 یکدیگر قبل از اسل حاجات
 الذنور که که خاصان نام
 کوه را حسن و زینت با یک
 سنده و میوه صفت اول کوه
 اولیا و بعضی در نامه
 اولیا عالمه تم لای ابر
 اولیا و نه لایخی وار و کف
 خلقه با فقر که ولایت صمدیل
 اولیا و بعضی در صفات اطلاق
 اولیا مرده اصبا ابر
 اولیا طایفه بقره از ابر
 اولیا در ندمای دولت
 اولیا در قریبای ستر

موم و شش

موم و شش کند ز سینه پاره
 اولیا و سایش چشم افکار
 اولیا در سبب حفظ هم
 روح و در قطب جهان کوه پاره
 دیه بر طایفه چشمه
 لفظ اخوان و زینت حال است
 نه کدا اندری نه شا به بیله
 اولیا بود ایکن هم احسن
 نه روار هم از حق هم از غای
 وزن ایدرمی بونی نیز است
 است ناز که چشمه سیر خیز
 اولیا می خمره افر ز وجود
 کیم طومر استه میب عالم
 بلا چون جرات چو می اولیا
 اولیا در طایفه نام قبول
 دید و کم طومر با کار بند
 چشمه هم کف در دین کل
 چشمه جوق کوه و در قریب
 صدق اولیا ده اهل وصل
 هم تو نور صبا در چشم ضیا
 اولیا ناک قدم به صد لای
 اولیا سید طور رکون مسکانه
 روح و در قیام اولیا در پنج
 آه شویا هلقای اخوان است
 انگر که سبب سن استلان
 انگر رتبه سن استلان
 نه ر و ایامه ولایت صمدیل
 کندین اولیا من و انکست
 دعوی سلطنت ایدرمی
 سنک خار صفا کندین
 شایع به ایدرمی و خور
 دعوی غوث و شاه ز فرم
 ایکنک دعوی نام دیگر رتبه
 هدف بعضی خداوند بر کون
 طومر با ز پنج قشاشاند
 عاشق صا و ق در لای کل
 اولیا در احوال کوه کله در دین
 سن نه انگره استن قبول